

دوفصلنامه علمی پژوهشی «پژوهش‌های زبان‌شناختی قرآن»
سال سوم، شماره دوم، پاییز و زمستان ۱۳۹۳، پیاپی ۶
صص ۷۱-۹۰

کارکرد معنایی اسلوب نحوی اشتغال در قرآن کریم

فائزه پسندی*، محمدحسین رسول‌نیا**، علی بنائیان اصفهانی***

چکیده

اسلوب اشتغال از دیرباز (در متون جاهلی، قرآن کریم و حدیث) تاکنون مورد استفاده عرب زبانان بوده است و به عنوان یکی از مهم‌ترین بحث‌های اختلافی همراه با تأویل و تقدیرهای مفصل، در بین یک یا چند مکتب نحوی نظیر کوفی و بصری به شمار می‌رود که بررسی این اختلافات و بیان دیدگاه‌های مختلف با هدف سهولت تعلیم، حفظ ساختار زبان، فهم بهتر، پرهیز از استعمال قواعد غیرمستعمل و حذف آن از نحو عربی است. در این مقاله نویسندگان ضمن بررسی مهم‌ترین کتب نحوی، به کاربرد این اسلوب، جایگاه و حالات متفاوت آن در دوره‌های مختلف و نقش مستقیم آن در بیان معنای دقیق و مفهوم مراد اشاره دارند. همچنین ضمن مقایسه اختلافات و آراء موجود در زمینه تعریف، وجوه اعرابی و گونه‌های متنوع این اسلوب از معنا تا بلاغت، مناسب‌ترین و نزدیک‌ترین حکم به قواعد اساسی زبان و ادبیات عرب استخراج و ارائه می‌گردد و در این میان استناد و استشهاد به آیات قرآن کریم و شناخت مواضع گسترده آن در باب اعجاز لغوی مورد پژوهش و واکاوی قرار گرفته است.

واژه‌های کلیدی:

اشتغال، معنا، علم نحو، علم بلاغت، قرآن کریم.

* دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات عرب دانشکده ادبیات و زبان‌های خارجی دانشگاه کاشان - کاشان - ایران (نویسنده مسئول)
faezehpasandi@gmail.com
** استادیار گروه زبان و ادبیات عرب دانشکده ادبیات و زبان‌های خارجی دانشگاه کاشان - کاشان - ایران
rasoulnia@kashanu.ac.ir
*** دانشجوی دکتری گروه علوم قرآن و حدیث دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه قم - قم - ایران
banaeian.ali@gmail.com

مقدمه

آغاز اسلوب اشتغال از دیرباز تاکنون در میان کتب نحوی، از جمله ابواب مهم، پرکاربرد و دارای صعوبت و اختلاف محسوب می‌شود.

دیدگاه نحویان راجع به اشتغال بر دو گونه است: ۱- مفعول^۱ به که فعلش وجوباً محذوف است.

۲- ظاهری لفظی که ارتباطی با معنا برایش ذکر نکرده‌اند.

همچنین دیدگاه علمای علم بیان درباره اشتغال عبارت است از آنچه که بر اساس تقدیر عامل محذوف، افاده تأکید یا تخصیص می‌کند؛ این درحالی است که به زعم علمای علم بیان، اشتغال اسلوبی مشخص و دارای وظیفه‌ای معین در بیان معنایی متفاوت از نقش مفعول^۲ به می‌باشد؛ همان‌طور که میان رفع و نصب در معنای عبارات (خالداً أكرمته) و (خالدٌ أكرمته) تفاوت وجود دارد. در نتیجه نحویان بدون نظر به معانی و هرگونه پایه و اساسی، وجهی را بر دیگری ترجیح داده‌اند در حالی که محور کلام بر قصد و معنی استوار می‌باشد.

مهم‌ترین علت در ظهور این اسلوب «نظریه عامل» و احکامی است که به آن منجر می‌شود؛ در این مجال بسیاری از نحویان متأثر از علم کلام و اصول فقهی‌اند؛ چرا که اکثراً فقهاء از قضیه عامل به عنوان بحث از علل و اینکه هر حادثی، محدث و هر مخلوقی خالق دارد، سخن به میان می‌آورند. این درحالی است که نحویان به تفاوت میان طبیعت این دو علم (نحو و فقه) توجه ندارند؛ زیرا در نحو بر شواهدی از کلام مردم اعتماد می‌شود در اما اساس فقه بر اساس متن قرآن است. (عباس، ۱۹۶۶: ص ۱۸۶)

در این میان قرآن کریم، به عنوان اولین منبع پژوهش‌های زبانی، نحوی و صرفی و دلالتی، دارای شگفتی‌هایی بی‌نظیر است که پژوهشگران از بررسی، مناقشه و استدلال درباره آن بی‌نیاز نخواهند شد. بحث اشتغال به عنوان بابی از ابواب اعجاز لغوی قرآن محسوب می‌شود.

هدف این مقاله بررسی این اسلوب (به عنوان مهمترین مسئله اختلافی در میان نحویان و فقهایی قدیم و جدید) از جوانب مختلف و بیان کارکرد آن در بیان معنای مراد و در نتیجه فهم حقیقت لغوی از منظر قواعد نحو نظری (مستخرج از کلام عرب) و تطبیق با استعمال و استشهاد قرآنی است؛ در این راستا ضمن بررسی مهمترین و قدیمی‌ترین کتب نحوی همانند «الکتاب» سیبویه، به کاربرد این اسلوب در اعصار مختلف و بررسی پیچیدگی‌ها و اختلاف آراء متعدد و جزئیات آن با هدف سهولت تعلیم، حفظ ساختار زبانی، فهم بهتر، اجتناب از سخت‌گیری و استعمال قواعد غیرمستعمل، پرداختیم.

تقدیم (و وجوه رفعی و نصبی) در این اسلوب دارای فصلی مهم در میان نحو و بلاغت، معنی و اعراب به شمار می‌آید که برای فهم علل، اسرار و انگیزه‌های آن تلاش می‌شود و اثر فراوان آن در کلام، مقتضای حال و تحقق مراد متکلم است و در این میان بهره‌گیری از شواهد و مثال‌های قرآن کریم در لفظ و معنا راهگشا خواهد بود.

از مهم‌ترین پژوهش‌های مرتبط می‌توان به تألیفات زیر اشاره نمود:

۲۰۱. رساله کارشناسی ارشد «ظاهرة الإشتغال فی العربیة» تألیف جهاد یوسف العرجا از دانشگاه اردن (۱۴۱۲ق) و «أسلوب الإشتغال فی النحو العربی»

جمله قرآن کریم در بیش از ۸۰ آیه و حدیث) و پس از آن تا به امروز کاملاً مشهود است، لیکن در کیفیت استعمال آن تفاوت و تحولاتی وجود دارد. به عنوان مثال این اسلوب در متون جاهلی به دلیل تکلف نثر در شعر، رایج‌تر بوده و در دوره‌های بعدی، به وجه رفعی آن به دلیل صعوبت کمتر و عدم نیاز به تقدیر فعل، تمایل بیشتری بوده است. قواعد مستعمل در این اسلوب به ۴ دسته تقسیم می‌شوند: ۱- قواعدی که در کتب نحوی ذکر نشده است ۲- قواعدی که فقط در دوران احتجاج (جاهلی و اسلامی) استعمال شده‌اند ۳- قواعدی که فقط در دوران بعد از احتجاج (اموی، عباسی...) مستعمل بوده‌اند ۴- قواعد مستعمل در تمامی دوران. (العرجا، ۱۴۱۲: ص ۴۰)

این اسلوب دارای تعاریف متعدد مختصر و مفصلی در میان نحویان است، اما به طور عام در نزد ایشان به اسلوبی اطلاق می‌شود که شامل اسمی (مشغول^۱ عنه) است که بعد آن فعل متصرف یا مشابه آن مثل اسم فاعل، اسم مفعول (مشغول) واقع

کلام عربی ۲. رفعی و نصبی بودن ضمیر عائد عامل رفع و نصب اسم مقدم، که در آیه شریفه ﴿جَنَّتْ عَدْنٌ يَدْخُلُونَهَا﴾ (رعد/۲۳) رفع اسم مقدم با وجود نصبی بودن ضمیر عائد آن، عقیده ایشان را نقض می‌کند. (العرجا، ۱۴۱۲: ۳) در این میان خلیل و سیبویه (۱۸۰هـ) نیز با عدم صراحت به اصطلاح اشتغال، از آن با عبارات زیر یاد کرده اند: ۱- سیبویه: بناء فعل بر اسم (سیبویه، بی تا: ۸۱/۱) ۲- نحاس: اسم منصوب مفسر مابعد بر اساس ماقبل مقدر (نحاس، ۱۹۷۷: ۶۰۸) ۳- زمخشری (۵۳۸ هـ): آنچه عاملش به شرط تفسیر مقدر باشد (زمخشری، ۱۴۱۰: ۶۵) ۴- میرد (۳۸۵ هـ): مفعولی که فعل آن مشغول^۲ شده است (میرد، ۱۹۸۶: ۷۶/۲) ۵- زجاجی (۳۳۷ هـ) اولین نحوی است که واژه اشتغال را مستقل استعمال کرده (زجاجی، ۱۹۸۴: ۳۹) و در این میان «الکتاب» بیشترین و «الإنصاف» کمترین اهتمام را به آن داشته است.

از حفظی حافظ اشتهیه مجله دانشگاه مؤته اردن (۲۰۱۲م): این دو پژوهش از منظری کلی به بررسی مبحث نحوی اشتغال پرداخته‌اند.

۳. پژوهشی دیگر با عنوان «اسلوب الإشتغال و وظیفته فی أداء المعنی» تألیف دکتر فاضل صالح دانشگاه بغداد (۱۹۷۷م) صرفاً بر ابعاد معناشناختی اسلوب اشتغال تمرکز نموده است.

۴. «الإشتغال بین الدرس النحوی و الإستعمال القرآنی» نوشته جاسم الحاج جاسم دانشگاه الجامعه العراقیه (بی تا): این پژوهش کاربردهای قرآنی اسلوب اشتغال را تبیین نموده است.

اما مقاله حاضر میان مبحث نحوی، استعمال قرآنی، ابعاد معناشناختی و بلاغی جمع نموده است، از این رو پژوهشی جامع‌تر محسوب می‌شود که دستاورد آن، تبیین کارکرد معنایی اسلوب اشتغال در آیات قرآن است. مزیت چنین پژوهشی در فرایند فهم و تفسیر قرآن کریم آشکار می‌گردد.

۱. اسلوب اشتغال

اشتغال در لغت از ریشه (شَغَلَ) به معنی عدم فراغت است، چنانکه می‌گوییم: (شَغَلْتُ فلاناً) و (أنا شاغله) و (هو مشغول/مشتغل). (ابن منظور، ۱۹۶۸: باب شغل)

اسلوب اشتغال^۱ و قواعد مربوط به آن از خلال متون شعری و نثری از دوران جاهلی و اسلامی (از

۱. برخی از نحویان اشتغال را بطور کلی یا جزئی رد نموده اند که سردمدار آنان ابن مضاء قرطبی (۵۹۲هـ) (قرطبی، ۱۹۴۷: ۱۳) و از جمله پیروان آن ابن جنی (۳۹۲ هـ) (ابن جنی، ۱۹۵۲: ۱۱۰/۱) است. اینان اشتغال را جزء عوامل معنوی می‌دانند که بایستی از نحو عربی حذف شود و عامل نصب و رفع اسم مقدم را دو چیز می‌دانند: ۱. تشخیص و تصمیم متکلم بر اساس

مضافاً الیه است مثل (خالداً أكرمت أخواه). و صورت‌های دیگری نیز وجود دارد که همگی تحت عنوان بازگشت ضمیر، به اسم مقدم ذکر می‌شود. (ازهری، بی تا: ج ۱، ص ۳۰۶)

جمله اشتغال، به اتفاق آراء نحویان جمله مفسره است، لیکن درباره جایگاه اعرابی آن دارای اختلاف نظر هستند به طوری که عده‌ای نظیر ابن هشام، محلی از اعراب برای آن قائل نیستند و عده‌ای دیگر نظیر شلوبین (از علمای نحو مذهب اندلسی) معتقدند که جایگاه جمله مفسره به حسب آنچه آن را تفسیر می‌کنند، تعیین می‌شود. لذا در (زیداً ضربته) موضعی ندارد؛ چون جمله مفسره به همین شیوه است. و عده‌ای دیگر نظیر محدثین، معتقدند که جمله اشتغال در مواردی مانند «إِنَّا كُلُّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ» (قمر/۴۹) در محل رفع است؛ چراکه مفسر در محل رفع خبر «إِنَّ» است. (عباس، ۱۹۸۰: ج ۲، ص ۱۴۳)

در این جا، اشمونی بر سیبویه انتقاد کرده که وی دلیل ترجیح نصب را در آیه شریفه ذکر نکرده است و بیان می‌کند رفع آن باعث توهم در وصف و محل مقصود می‌باشد و آوردن نصب برای عموم خلق اشیاء (چه خیر و چه شر) به اندازه تعیین شده است و سیبویه همانند این ایهام را مرجح بر نصب اعتبار نکرده همانند: (زیداً ضربته). (اشمونی، ۱۹۵۵: ج ۲، ص ۱۵۳)

۲. عامل نصب در باب اشتغال^۲

نحویان در زمینه ناصب اسم مشغول^۱ عنه اختلاف نظر دارند، لیکن نه بر سر وجود آن به عنوان پدیده‌ای

شده سپس به ضمیر یا متعلق = مشغول^۱ به^۱ آن مشغول و از اسم ماقبل بازمی‌ماند و اگر بر آن یا همانندش مسلط شد حتماً منصوب می‌شود. لذا مشغول^۱ به، باید از مشغول^۱ عنه بیگانه نبوده و به نحوی با آن در ارتباط باشد و هر یک از این ارکان، احکام و شروط فراوانی دارند (به عنوان مثال: تقدم، عدم تعدد، وحدت با عامل، قابلیت اضمار و نیاز به مابعد، نکره محض نبودن در مشغول^۱ عنه). (ازهری، بی تا: ج ۱، ص ۲۹۶) و همچنین بنگر به: (ر.ک: ابن عصفور، ۱۹۷۱: ج ۱، ص ۸۷)، (صیان، بی تا: ج ۲، ص ۷۱)

لذا در صورت تقدیم اسم و تأخیر فعل یا اسم فاعل یا شبیه آن، فعل ضمیرش را نصب می‌دهد و اگر به ضمیر اسم مشغول نگردد، اسم را نصب می‌دهد. همانند: (خالداً أكرمته) و (خالداً أنا مكرمه) و صورت دیگر اشتغال، اینکه به متعلقش مشغول شود مثل: (خالداً أكرمت أخواه) (سعیداً ضربتُ صدیقه)

گاهی تسلط فعل به تنهایی بر اسم مقدم بر خودش (آن چنان که ذکر شد) صحیح است و گاهی صحیح نیست مانند: «وَالظَّالِمِينَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا» (انسان: ۳۱) که (أعدتُ) مسلط بر (عذاب) است و در این جا تسلطش بر (الظالمین) به تنهایی صحیح نیست. آن چنان که دیدیم به ناچار در اشتغال ضمیری که به اسم مقدم بازگردد باید ذکر شود. و این ضمیر گاهی منصوب به وسیله فعل مقدم است مثل: (خالداً أكرمته) و گاهی مجرور به حرف جر است مثل (خالداً سلمت علیه) و همانند آیه‌ی مذکور و گاهی

۱. اکثر قریب به اتفاق نحویان حذف مشغول^۱ به یا شاغل را طبق آیه شریفه ﴿وَكُلًّا وَعَدَّ اللَّهُ الْحُسْنَى﴾ (نساء، ۹۵) (تقدیر: و کلاً وعده) مجاز دانسته اند. (خضری، بی تا: ۱۵۵/۱)

۲. اکثر قریب به اتفاق نحویان در متصرف، مشتق و عدم جامد بودن، افعال تفضیل، صفت مشبیه، اسم فعل و مصدر بودن ناصب، اجماع نظر دارند. (ابن هشام، ۱۴۲۲: ۱۹۵)

(سما) بر عاملش را برای اهتمام به او سپس به (بنیها) و عامل افزودن تقویت برای تعلق دوباره مفعول به فعلش دانسته و جمله دوم تفسیر اولی و در حکم تأکید لفظی برای آن آمده و در این جا قدرت دلالت اشتغال در تعلق است چنانچه در آیه شریفه «وَالْجَنَّاتُ خَلْقْنَا مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ» (حجر: ۲۷) اشتغال عامل تقویت برای فعلی در تقدیر است «وَالْجَنَّاتُ خَلْقْنَا» نیز تأکید جمله است و نظیرش برای اهتمام به اختصار سپس تفصیل محذوف گردیده است. (ابن عاشور، ۱۹۹۷: ج ۱، ص ۴۲)

در میان کوفیان، کسائی اعتقاد به نصب اسم متقدم به واسطه فعل متأخر و مذکور و همچنین لغو ضمیر دارد. فراء معتقد است که اسم و ضمیر هر دو (هم زمان) منصوب به وسیلهی فعل مذکور هستند؛ زیرا هر دو در معنی یکسانند. (فراء، ۱۳۷۴: ج ۲، ص ۵۵۲ - ۲۵۶) و نظر این دو کوفی در عبارتی همچون (سعیداً مررت به) رد می شود؛ زیرا صحیح نیست که فعل (مر) اسم مقدم را نصب کند همانگونه که صحیح نیست ضمیر مجرور را ملغی کند، چون این گونه افعال تنها با حرف، متعدی می شوند و در عباراتی نظیر (زیداً هدمت داره) و (خالداً خطت له قمیصاً) تسلط فعل بر اسم منصوب قبل از خود صحیح نیست. (خضری، بی تا: ج ۱، ص ۱۷۴)

لذا نقدی که به نظر فراء وارد می شود، این است که یک عامل در دو معمول عمل نمی کند و این در مثال (خالداً أكرمته) مقبول و در (خالداً سلمت علیه) و (محمداً خطت له قمیصاً) غیر مقبول است و در نقد نظر کسائی باید گفت: «اسماء» پس از اتصال به عامل ملغی نمی شوند؛ و این تقدیر بر اساس ساختار نحوی است؛ زیرا در نزد نحویان هر منصوبی باید ناصبی

نظری و عملی بلکه در تفسیر وجوه اعرابی آن و تنها بررسی و مقایسه این اختلافات است که سیر دگرگونی، تفاوت میان سطوح نظری و بُعد عملی تا استعمالات جاری را نشان می دهد. عده ای از نحویان بصره اعتقاد دارند که ناصب فعل و جوباً مقدر (به دلیل استغناء از ذکر) همانند فعل مذکور (در لفظ یا معنا) است و این رأی به دلیل رفع تعارض میان این مثالها از یک طرف و قواعد نحویشان از طرف دیگر است، مثلاً (زیداً ضربته)؛ یعنی (ضربت زیداً ضربته) و در معنی با آن (فعل مذکور) مناسبت دارد (و فعل مذکور تفسیرش می کند) (قرطبی، ۱۹۴۷: ص ۱۳) و یا (زیداً مررت به) در تقدیر (جعلت زیداً علی طریقی مررت به) و (زیداً ضربت أخواه) در تقدیر (أهنت زیداً ضربت أخواه) بوده است و این رایج ترین دیدگاه در کتب نحوی است. لذا دو ناصب مذکور و محذوف یا در لفظ و معنا با یکدیگر تناسب دارند همانند: «و السماء بنیها» (ذاریات: ۴۷) یا تنها در معنا تناسب دارند همچون (زیداً مررت به) که در تقدیر (جاوزت زیداً مررت به) بوده و برخی نحویان در این زمینه اطلاع سخن کرده و فرضیه های مختلفی را ارائه نموده اند. و صورت سوم اینکه همزمان در لفظ و معنا با یکدیگر تناسب ندارند و این تنها از طریق وجود قرینه ای در کلام که بر این مخالفت دلالت کند، فهم می شود همانند (کتاباً أقرؤه) در پاسخ به سؤال (ماذا اشتريت؟). (سیبویه، بی تا: ج ۱، ص ۴۲)

به عبارت دیگر، اشتغال دارای دلالت تأکید یا یکی از لوازم نیل به تأکید جمله و حدث است و این وجه به معنای تعلق دوباره معمول به عامل، یکبار به خود و یکبار به ضمیرش می باشد. لذا اشتغال در قدرت تکرار جمله است، چنانچه ابن عاشور تقدیم

۳- جواز هر دو و ارجحیت رفع. ۴- جواز هر دو و ارجحیت نصب. ۵- جواز هر دو به‌طور یکسان (ابن مالک، ۱۳۷۳: ج ۱، ص ۱۷۴)

۳-۱. واجب‌النصب

۱-۱-۱. واقع شدن اسم مشغول عنه بعد از حروفی که تنها بر فعل واقع می‌شوند و اضممار فعل، همانند حروف شرط (إن و حیثما): اهمیت فعل شرط در این جملات از جزای شرط بیشتر است. (مبرد، ۱۹۸۶: ج ۲، ص ۷۵)؛ چرا که وجود جزا وابسته به آن است و باید فعل ماضی واقع شود همانند: «إِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّىٰ يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ» (توبه: ۶)، پس از ادوات شرط مختص به افعال، فاعل یا نائب فاعل قرار گرفته لذا (أحد) مرفوع به ابتدا نیست.

۳-۱-۲. عطف: که دارای اختلافات فراوان است چنانچه استشهد آورده‌اند به آیه «وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا» (نازعات: ۳۰) که برخی معتقدند نصب زمین برای هماهنگی و دلالت بر فعل است؛ چرا که بر آن دلالت قوی دارد و در تقدیر (دحاهها) بوده است و رفع زمین معطوف بر (سما) در آیه قبل «أُمِّ السَّمَاءِ بَنَاهَا» (نازعات: ۲۷) است که در این صورت در معنا اختلال به وجود می‌آید؛ چرا که زمین بناء را شامل نمی‌شود و یا در آیه «يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ وَ الظَّالِمِينَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا» (انسان: ۳۱) و در این جا عطف (ظالمین) بر (من یشاء) جایز نیست؛ چرا که ظالمین در رحمت الهی داخل نمی‌شوند. (یمنی، ۱۹۸۴: ج ۲، ص ۱۲۴)

داشته باشد و اگر برای اسم متقدم ناصبی یافت نشد، به ناچار تقدیر در نظر می‌گیرند. لذا نظریه این دو کوفی مفسد ساختار نحوی و در بسیاری از تعبیرات نادرست است.

تقدیر بصریان نیز هماهنگ با ساختار نحوی اما مفسد معنی و جمله است؛ زیرا جمله با این تقدیرات گسسته و مفقود می‌شود. مانند (أُكْرِمْتَ خَالِدًا أَكْرَمْتَهُ) و (سُرِرْتَ خَالِدًا حَبِيبٌ رَجُلًا يَحِبُّهُ) و همانند این دسته از تقدیرات.

در این مجال تقدیرات نحویمان و اختلاف آنان مراد ما نیست، بلکه مراد اصلی ما معنی است و دلیل ذکر چنین تقدیراتی این است که اموری که دارای ارتباط با معناست بر آن مرتب گشته است.

بر اساس ساختار نحوی و دستوری ممکن است اسم متقدم، (مشغول عنه) اعراب نصب بگیرد و هیچ دلیلی برای ذکر ناصب نیست، چرا که تقدیر ناصب^۱ مبنی بر نظریه عاملی است که او را لازم قرار نمی‌دهد.

عامل اشتغال در زبان و ادب عربی به دو دسته تقسیم می‌شود: ۱- عامل لفظی: همانند فعل که در فاعل عمل رفع انجام می‌دهد ۲- عامل معنوی: همانند ناصب اسم مشغول عنه. (ابن جنی، ۱۹۵۲: ج ۱، ص ۱۱۰)

۳. اقسام اعراب مشغول عنه

نحویمان به اعتبار نظریه‌ی عامل اشتغال و جایگاه اعرابی آن در میان ابواب نحوی این اسلوب را در ۵ نوع ذکر می‌کنند: ۱- واجب‌النصب ۲- واجب‌الرفع

۱. بر اساس دیدگاه سیبویه تقدیر گرفتن عامل فراوان است. (ابن مالک، ۱۳۷۳: ۱۸۹)

۳-۲. واجب الرفع

اما آن چه رفع آن واجب است از باب اشتغال نیست؛ و معنی اشتغال بر آن انطباق ندارد؛ زیرا علما گفته‌اند اگر فعل از ضمیر خالی شود اسم را منصوب می‌کند و این با وجوب رفع متعارض است و از بررسی متون عصر احتجاج درمی‌یابیم که بیشتر قواعد وجوب رفع مستعمل نبوده و استعمال آن تنها در برخی موارد جریان دارد:

۱. اگر فعل صفت قرار گیرد که تنها یکبار در قرآن ذکر شده است: «وَكُلُّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ فِي الزُّبُرِ» (قمر: ۵۲)
۲. پس از (إذا فجائیه) همانند (خرجت و إذا أخوك يضربه خالد) (زهري، بی تا: ج ۱، ص ۳۰۳)

۳-۳. جواز هر دو اعراب با ترجیح یا عدم ترجیح

هر وجهی معنای مخصوص به خود دارد که وجه دیگر آن را شامل نمی‌شود لذا معنی نصب غیر از معنی رفع است و چنانچه معنای معینی اراده شود بایستی تعبیر معینی نیز بیان گردد و هر ارجحیتی بدون نظر به معنا، باطل و بی‌اساس است؛ به‌طور مثال آیا هر دو عبارت (محمد أكرمه) و (محمداً أكرمه) به یک معنی هستند؟ آیا (محمداً) در عبارت فضله یا جایز الحذف و (محمد) جایز الحذف نیست و جواز با عدم جواز یکسان است؟^۱

۱. این در حالیست که مجمع زبان عربی در قاهره برای رفع مناقشات در این باب، با ذکر شواهدی از کتب نحوی، هر دو وجه نصب بنا بر مفعولیت و رفع بنا بر ابتدا را در این مثال جایز و هم طراز دانسته است. (مجله مجمع، ۱۹۸۳: ۲۴۳/۳)

۳-۴. ترجیح نصب

۳-۴-۱. زمانیکه رفع اسم، باعث توهّم در وصف و مخل معنای مقصود باشد و نصب عامل مقصود باشد که تنها یک بار قرآن ذکر شده است: «إِنَّا كُلُّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ» (قمر: ۴۹) اگر رفع (کل) باعث توهّم شود که (خلقناه) صفت است یا خبر و نصب این احتمال که صفت باشد، را زایل کند. نصب در عموم خلق اشیاء چه خیر و چه شر جریان دارد و این مقصود اصلی است، لیکن رفع باعث توهّم می‌شود که خدا بعضی چیزها را به‌غیر قدر آفرید؛ چرا که غیر مخلوق بوده است و این خلاف مقصود است.

(سیوطی، ۱۳۲۷: ج ۵، ص ۱۵۶)

۳-۴-۲. عطف جمله اشتغال بر جمله فعلیه و عدم فاصله میان عطف و اسم از باب عطف جمله فعلیه بر جمله مقدر است. (ابن مالک، ۱۳۷۳: ج ۱، ص ۱۰۶) و تواتر استعمال آن به کثرت در قرآن کریم آمده است: «فَرِيقًا هَدَىٰ وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ» (اعراف: ۳۰) و «خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْقَةٍ... وَالْأَنْعَامَ خَلَقَهَا لَكُمْ» (نحل: ۴-۵)

۳-۴-۳. آنچه از رجحان نصب با وجود فعل طلبی خارج است. همانند: «الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي» (نور: ۲) «وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ» (مائده: ۳۸) این دو آیه با رفع آمده و نزد سیبویه تقدیرش (فیما فرض ا... علیکم أو فی الفرائض السارق و السارقه) بوده، سپس با دو فعل (اقتطعوا و اجلدوا) بعد از حکم رفع آن آمده است. (سیبویه، بی تا: ج ۱، ص ۱۴۳) و برخی با نصب خوانده‌اند و سیبویه معتقد به جواز رفع بر اساس ابتدا و حذف خبر است؛ زیرا فاء در آن بر سر خبر وارد نمی‌شود. (سیبویه، بی تا: ج ۱، ص ۱۳۸)

۳-۴-۴. آنچه ضمیر عائذ به اسم مقدم در آن محذوف گردیده است. همانند آیه: «وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَنُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ» (انعام: ۸۴) و «وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ» (انبیاء: ۷۲) اگر ضمیر محذوف و اسم منصوب باشد از باب اشتغال نیست؛ زیرا در این حالت مفعول به برای فعل مذکور است و این عامل در نظر گرفتن رجحان نصب نزد سیبویه می‌باشد. (سیبویه، بی تا: ج ۱، ص ۸۶)

۳-۵. ترجیح رفع

این وجه دارای اختلاف نظر فراوان نزد نحویان است و در موارد ذیل آورده شده است:

۳-۵-۱. در حالت عادی مشغول عنه، که قرائن وجوب نصب وجود ندارد، برای حفظ از اضمار که خلاف اصل است. (اشمونی، ۱۹۵۵: ج ۱، ص ۱۹۲) همانند آیه شریفه: «جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ» (رعد: ۲۳) و «النَّارُ وَعَدَهَا اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا» (حج: ۷۲)

۳-۵-۲. وجود (أما) قبل از اسم همانند: «وَأَمَّا تَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ» (فصلت: ۱۷) و «وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادْنَاهُمْ» (توبه: ۱۲۵)

۳-۵-۳. بل از فعل نفی به (لا) که تنها در یک مورد در قرآن کریم ذکر شده است: «وَالزَّائِنَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ» (نور: ۳)

۳-۵-۴. عطف جمله اشتغال بر جمله اسمیه با هدف هماهنگی در شکل و معنا که در قرآن کریم تنها یکبار ذکر شده است: «أَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمِ السَّمَاءِ بَنَاهَا» (نازعات: ۲۷)

۳-۵-۵. از جمله قواعد مستعمل که در باب اشتغال ذکر نشده اینکه اگر فعل امر و متصل به فاء باشد. (عضیمه، بی تا: ص ۷) که در قرآن کریم مکرراً آمده است همانند: «وَاللَّذَانِ يَأْتِيَانَهَا مِنْكُمْ فَادُّوهُمَا» (نساء: ۱۶) و «وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا» (مائده: ۳۸)

۳-۶. جواز نصب

این نوعی است که بر اسم داخل نمی‌شود یا به دنبال آنچه به نصب تمایل دارد می‌آید نظیر «جَهَنَّمَ يَصَلُّونَهَا وَبَسَّ الْقَرَارُ» (ابراهیم: ۲۹) و (ص: ۵۶)

۳-۷. جواز هردو به طور یکسان (یکسانی رفع و نصب)

زمانی که جمله اشتغال بر جمله دو وجهی عطف شود برخی از نحویون بر رفع توافق دارند و در استعمال قرآنی بیشتر با نصب آمده است: «وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ وَالْقَمَرَ قَدَرْنَا مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ» (یس: ۳۸-۳۹) و دلایل ایشان عبارت است از:

۱. آسان‌تر بودن رفع و عدم تقدیر فعل برای آن
۲. انسجام با جمله اول در رفع. (ابن مجاهد، ۱۹۸۸: ص ۶۲۵)

با توجه به استعمال قرآنی در می‌یابیم، حکم برخی اسامی دیگر همانند ضمیر و اسم موصول و اسم اشاره و ... همچون اسم مشغول عنه می‌باشد: (سیبویه، بی تا: ج ۲، ص ۲۳۴)

۱- اسم اشاره در آیه شریفه: «وَتِلْكَ الْقُرَىٰ أَهْلَكْنَاهُمْ لَمَّا ظَلَمُوا» (کهف: ۵۹)؛ (بقره: ۲۵۳)؛ (آل عمران: ۱۴۰)

«محذوفِ مقدر همانند مذکور است لذا تقدیم بر آن مانند تقدیم بر مذکور است در نتیجه عباراتی همچون «زیداً عرفته» متحمل بر دو معناست: تخصیص و تأکید؛ و تعیین هر کدام از این دو به قرائن جمله بستگی دارد و هنگام ظهور قرینه برای تخصیص بودن، این عبارت موکدتر است از عبارت «زیداً عرفت» به دلیل وجود تکرار.» (تفتازانی، ۱۲۷۱: ص ۷۶)

نحویان معتقدند که تقدیر مفسر قبل از اسم منصوب، واجب است در معنی آمده است:

«در عباراتی چون «زیداً رأیته» تقدیر مفسر به دلیل تقدم (اسم) بر آن واجب است. و علمای علم بیان تقدیر آن را به دلیل تأخیر (زیداً) جایز دانسته‌اند و گفته‌اند به دلیل اینکه در آن زمان افاده اختصاص می‌کند، لیکن این چنین که آنان فرض کرده‌اند، نیست.» (انصاری، ۱۹۹۹م: ج ۲، ص ۶۱۳؛ سیوطی، ۱۹۷۳: ج ۱، ص ۳۱۶) و در التصریح آمده است:

«در این باب همه‌ی مقدرات، متقدم بر اسم منصوب است مگر اینکه مانعی نظیر حصر یا... داشته باشد لذا پس از آن مقدر می‌گردد.» (ازهری، بی تا: ج ۱، ص ۳۰۷) در نتیجه نزد جماعتی از نحویان افاده تخصیص نمی‌کند و براساس دیدگاه اکثر کوفیان (از جمله کسائی و فراء) اسم منصوب با فعل متأخر منصوب شده است و تقدیم مفعول غالباً افاده تخصیص نمی‌کند.

بر اساس دیدگاه‌های مطرح شده، اشتغال افاده تخصیص و تأکید نمی‌کند و فقط اسلوب خاصی است که به هدفی معین می‌انجامد؛ زیرا معانی (خالداً أكرمت) و (خالداً أكرمته) و (علی محمد سلامت) و

۲- کائین در آیه شریفه: «فَكَايُنٌ مِّنْ قَرِيئَةٍ أَهْلَكْنَاهَا» (حج: ۴۵)؛ (یوسف: ۱۰۵)؛ (محمد: ۱۳)

۳- من: که دارای استعمال فراوان است: «وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» (نساء: ۱۳ و ۱۴)؛ (فتح: ۱۷)؛ (آل عمران: ۱۴۵)؛ (الأنعام: ۱۲۵)

۴- ایای در آیه شریفه: «وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ وَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ» (بقره: ۴۰)

۵- اسم موصول: «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» (نساء: ۵۷-۱۲۲)؛ (محمد: ۲۱۷)

۴. اشتغال و افاده تخصیص یا تعریف

علمای علم بیان معتقدند که اشتغال گاهی افاده تخصیص یا تأکید دارد و آن بستگی به تقدیر فعل محذوف دارد؛ چنان که در ایضاح آمده است:

«و اما در عبارتی چون «زیداً عرفته» اگر مفسر محذوف را قبل از منصوب در تقدیر آورد؛ یعنی «عرفت زیداً عرفته» این از باب تأکید است؛ یعنی تکرار لفظ و اگر بعد از آن در آید؛ یعنی «زیداً عرفت عرفته» افاده تخصیص می‌کند.» (خطیب قزوینی، بی تا: ج ۱، ص ۱۱۰)

زمخشری معتقد است تقدیم همواره افاده اختصاص می‌کند. مثلاً در «فَرِيقًا هَدَى وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ» (اعراف: ۳۰) اهتمام متکلم به مقدم در اصل وفق معناست و یا در «قُلِ اللَّهُ أَعْبُدُ مُخْلِصاً لَهُ دِينِي» (زمر: ۱۴) تقدیم معبود بر فعل عبادت به دلیل این است که مصدر عنایت و اهتمام و دال بر عظمت معبود است. (زمخشری، ۱۴۰۶: ج ۱، ص ۱۳۱) تفتازانی نیز با اشاره به این موضوع می‌افزاید:

در می‌یابیم که تألیف و ترکیب دو جمله یکسان است، لیکن در دومی ضمیر اسم افزوده شده و غرض از این زیادت، تأکید این اختصاص است.

۵. اشتغال و تفاوت میان رفع و نصب

در ایضاح آمده است:

«ابوالعباس گفت: که تفاوت میان «ضربت زیداً» و «زیداً ضربته» این است که در جمله اول اراده کردی که از خودت خبر دهی و مکان (زمان و ثبوت) وقوع عملت را ثابت کنی؛ لیکن در جمله دوم خواسته‌ای که از زید سخن بگویی و از او خبر دهی.» (زجاجی، بی تا: ص ۱۳۶)

تفاوت میان رفع و نصب به دو بخش تقسیم می‌شود:

۵-۱. تفاوت میان مبتدا و مشغول عنه

فرق میان وجه نصب و رفع اسم مقدم در آیات «وَالْأَنْعَامَ خَلَقَهَا لَكُمْ فِيهَا دِفْءٌ» و «وَالشُّعْرَاءَ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ» چیست؟ اشاره شد که مراد سخن در عبارت اول خالق و تقدیم (الأنعام) (فصله) به عنوان مشغول عنه با هدف پرداختن به آن با درجه‌ای کمتر از مبتداست و به کلام اختصاص داده شده است در حالیکه در عبارت دوم (شعراء) بصورت مبتدا (عمده) و اساس کلام واقع شده است و خبر در خدمت آن است، برخلاف اشتغال که سخن در آن بر اساس دو امر اساسی است: اولاً مشغول عنه و ثانیاً اسم منصوب متقدم (مشغول) با هدف خبر دهی از مشغول عنه. و با این فرض می‌توان گفت اشتغال مرحله و جایگاهی پایین‌تر از مبتدا و بالاتر از مفعول است؛ چون از

(محمداً سلمت علیه) متفاوتند؛ در اولی خالد را به اکرام اختصاص داده‌ای و در دومی مراد اکرام خالد است نه تخصیصش به اکرام و لذا آن را برای اهتمام و توجه مقدم نمودیم. و همچنین در عبارت (علی محمد سلمت) و (محمداً سلمت علیه) اولی افاده تخصیص می‌کند به خلاف دومی که اسم را برای عنایت به آن مقدم نمودیم. حال آیا در آیه «وَالْأَنْعَامَ خَلَقَهَا لَكُمْ فِيهَا دِفْءٌ» (نحل: ۵) و «وَالشُّعْرَاءَ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ» (شعراء: ۲۲۴) تخصیصی وجود دارد؟ و چه دلیلی است که فعل متأخر از اسم است و قطعاً ظاهر نشده و افاده تأکید نیز نمی‌کند؟ چه بسا اگر تأکید بود ذکرش جایز بلکه از نظر برخی از نحویان واجب بود؛ لذا در تأکید عباراتی چون (أكرمت محمداً أكرمت محمداً) و (أكرمت محمداً أكرمته) هیچ مانعی وجود ندارد؛ چون ضمیر به اسم مقدم باز می‌گردد.

در نتیجه اشتغال - همان گونه که گذشت - تعبیری خاص و اسلوبی معین است که غرض مشخصی را در کلام دنبال می‌کند؛ نکته حائز اهمیت آن است که تقدیم و تأخیر بر اساس قواعد زبان به دو قسمت تقسیم می‌شود:

۱- تقدیم واجب: غالباً اثری در معنا ندارد؛ زیرا ترکیب اجازه تغییر در مواضع کلام را به متکلم نمی‌دهد و تقدیم و تأخیر وفق معنایی است که قصد آشکار شدنش را دارد لذا اهتمام متکلم به مقدم ظاهر نمی‌شود؛ زیرا در اصل مقدم است.

۲- تقدیم جائز: تقدیم و تأخیر توسط متکلم برای ظهور معناست. (ابن سراج، ۱۴۰۵: ج ۲، ص ۲۲۲) و بر اساس دیدگاه نحویون و صاحبان بلاغت فائده آن افاده اختصاص است چنانچه در دو آیه: «وَالْمُؤْتَفِكَةَ أَهْوَى» (النجم: ۵۳) و «وَلَوْطاً آتَيْنَاهُ حُكْمًا» (الأنبياء: ۷۴)

(خلقناه) نعت شیء و (بقدر) خبر برای کل باشد و در آن دلالت بر خلقت همه اشیاء نیست، بلکه فقط دلالت بر آنچه از آن اشیاء خلق شده به اندازه‌ای مشخص است، مراد می‌باشد. (سیرافی، ۱۹۸۶: ج ۱، ص ۷۴)

و رفع (کل) دارای دو معناست: یا اینکه (خلقناه) خبر از کل است در نتیجه به این معناست: (انا خلقناه کل شیء بقدر) و یا اینکه (خلقناه) صفت کل است و خبر بقدر است که معنای آن عبارت است از: (کل شیء مخلوق لنا مخلوق بقدر) - هر آنچه برایمان خلق شده به اندازه‌ای مشخص آفریده شده است - و مستلزم آن این است که خالق همراه با خداوند متعال وجود دارد که هر آنچه خدا خلق می‌کند به اندازه‌ای می‌آفریند و آنچه دیگری خلق می‌کند بدون قدر و اندازه است. همانند این که بگویی: (کل رجل أكرمه هنا) پس با نصب معنی این چنین می‌شود: (أكرمت كل رجل هنا)؛ یعنی هر مردی که اینجاست را گرامی داشتم و با رفع در برگرفته‌ی دو معنا می‌شود: ۱. همانند معنی نصب در حالیکه خبرش (اکرمته) است. ۲. (کل رجل مكرم من قبلی هنا): هر مرد مورد احترامی از جانب من، اینجاست. لذا خبر (هنا) و (أكرمته) نعت است؛ یعنی گاهی در مکانی مردانی هستند که گرامیشان نداشتی و لکن همه کسانی که گرامی شان داشتی در اینجا هستند. رضی در این زمینه می‌گوید:

«اگر خواستی خبر دهی که هریک از بندگانم را به ۲۰ دینار خریدم و تو هیچیک از آن‌ها را مالک نشدی مگر به خریدنت به این مبلغ، می‌گویی: (کل واحد من ممالیکی اشترتیه بعشرين دیناراً) و کل را منصوب می‌کنی تا معنی مراد حاصل آید؛ چراکه در

طرفی متحدث عنه (سخن حول او) است در حالیکه به درجه مبتدا نمی‌رسد.

در جائی دیگر خداوند متعال می‌فرماید: «وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رِوَاسِيَ» (حجر: ۱۹) به نصب، و اگر به سیاق کلام بازگردیم، علت را در می‌یابیم کلام حول خداوند است که در آسمان برج‌ها و زینت‌ها قرار داد و زمین را گستراند؛ و در آن کوه‌های ثابت افکند؛ و خداوند متعال و قدرت او اساس سخن است و زمین برای اهتمام و پرداختن به آن از میان چیزهای دیگری که در کلام ذکر شده، مقدم گشته است.

«وَالْجَنَّةَ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ» (حجر: ۲۶) بر اساس سیاق کلام، تقدیم الجان به نصب به دلیل این است که مراد سخن به ذکر آن وابسته است و کلام در اصل حول خداوند متعال است و همچنین است در آیات «وَالْأَنْعَامَ خَلَقَهَا لَكُمْ فِيهَا دِفْءٌ» (نحل: ۵) و «وَكُلَّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنْشُورًا» (اسراء: ۷) و همچنین در آیات (اسراء: ۱۲)؛ (مائده: ۳۸)؛ (نور: ۲)؛ (شعراء: ۲۲۴)؛ (الرحمن: ۱)؛ (انسان: ۳۱)؛ (نازعات: ۳۰)

۵-۲. نصب به دلیل بیم التباس فعل با صفت

بر اساس دیدگاه سیرافی در عبارت (انسی زید کلمته) رفع اختیار می‌شود چون جمله در موضع خبر است پس چرا در آیه شریفه «إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ» (قمر: ۴۹) نصب اختیار شد؟ در جواب باید گفت در اینجا نصب دلالت بر معنایی دارد که در رفع نیست و تقدیر در آن بر نصب بوده (انا خلقنا کل شیء بقدر) و در نصب عمومیت واجب است در حالیکه در رفع عمومیت نیست، لذا جایز است که

تقدیر این است که هر یک از بندگانم را به ۲۰ دینار خریدم، لیکن اگر (کل) را مرفوع کنی ممکن است که (اشتریته) خبرش باشد و (بعشرین) متعلق به آن، یعنی هر یک از آن‌ها به ۲۰ دینار خریده شد و آن معنی مدنظر است. و ممکن است که (اشتریته) صفت برای (لکل واحد) و (بعشرین) خبر باشد؛ یعنی هر یک از بندگان را که خریدی، ۲۰ دینار بوده‌اند. بنابراین، مبتدا در تقدیر اولی اعم است چون در عبارت: (کل واحد من ممالیکی) عام‌تر است از آنچه خریدی و برایت خریده شده و آنچه از جنبه تملکات و دارائی‌هاست، بدون خریدن برایت حاصل شده است. و مبتدا در جمله دوم فقط بر آنچه تو خریدی (ممالیک) واقع می‌شود بنابراین، مرفوع می‌شود به دلیل احتمال وجه دوم که مراد نیست و مخالف وجه اول است و بر اساس وجه دوم، شاید کسی جز تو آن را برایت به ۲۰ دینار یا کمتر یا بیشتر خریده و شاید جماعتی از آن‌ها برای تو به هبه یا ارث یا ... باشند. و همه اینها برخلاف مقصود توست لذا نصب شایسته‌تر و نزدیک‌تر به معنای مراد است و رفع محتمل بر این معنا و معنای غیر آن است.» (استرآبادی، ۱۳۱۰: ج ۱، ص ۱۸۹)

لذا قاعده براساس معناست و اگر بخواهیم از متن استدلال آوریم که فعل صفت نیست، اسم مقدم را منصوب می‌کنیم و اگر احتمالات را بخواهیم رفع داده و اگر خواستیم تعیین کنیم که فعل صفت باشد، اسم مقدم را رفع می‌دهیم همانند آیه: «وَكُلُّ شَيْءٍ فَعْلُوهُ فِي الزُّبْرِ»^۱ (قمر: ۵۲) در معانی القرآن آمده است:

«عبارت «کل شیء فعلوه...» مگر مرفوع نیست؛ زیرا معنای اصلی این است که خداوند به تمام افعال آنان در زبر مکتوب عالم‌تر است و آن مرفوع به «فی» است.^۲ و (فعلوه) صله برای شیء است. و اگر در این عبارت (فی) صله برای (فعلوه) بود رفع (کل) و نصبش جایز بود. مانند اینکه بگویی: (و کل رجل ضربه فی الدار) و اگر خواستی (ضربوا کل رجل فی الدار) را رفع و نصب می‌دهی. و اگر خواستی (و کل من ضربه هو فی الدار) را رفع می‌دهی.» (فراء، ۱۳۷۴: ج ۲، ص ۹۵)

در توضیح این عبارت می‌گوییم در این معنا، نصب ممکن نیست؛ زیرا در نصب معنی (فعلوا کل شیء فی الزبر) استنباط می‌شود که این معنا مراد نیست، بلکه معنای مراد این است که (ما فعلوه مثبت فی الزبر)؛ یعنی هر آنچه انجام می‌دهند در زبر ثبت شده است؛ بنابراین (فعلوه) صفت برای شیء است و (فی الزبر) خبر است و نصب این معنا را نمی‌رساند. و این آیه نزد برخی از نحویان جزء ارجحیت نصب بر رفع است. (سیوطی، ۱۳۲۷: ج ۱، ص ۱۱۳) و همچنین (ابن هشام، ۲۰۰۴: ص ۴۳)

اما صحیح این است که این بخش جزو ترجیحات نصب بر رفع نباشد، بلکه فقط به حسب مراد اصلی است لذا اگر خواستیم به متن استدلال و نقل قول کنیم که فعل صفت نیست، آن را وجوباً منصوب می‌کنیم آنچنان که در آیه «إِنَّا كُلُّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ» (قمر: ۴۹) و همانند آن در مثال‌های دیگر

ماقبلش تنها بر حسب معنی مراد است که در اینجا صحیح نیست.

^۲ این بر اساس رأی مکتب کوفیون است که مبتدا، خبر را مرفوع می‌کند و بالعکس.

^۱ برخی کتب نحوی از جمله «الکتاب» این آیه شریفه را جزء باب اشتغال ندانسته‌اند چراکه تقدیر بر اساس تسلط فعل بر

است؛ چراکه جزاء واقع شده است و همچنین نصب هنگامی مقبول است که لفظ سارق یا سارقه بعینه اراده شود. اما اگر توجیه این جزاء را بر هر آنچه با این فعل آورده شده بخواهی، رفع مقبول‌تر است. و این سخن همان است که زجاج آن را برگزیده و این نظر قابل اعتماد است.^۱ (رازی، ۱۴۲۰: ج ۱۰، ص ۲۲۳)

در توضیح این نکته باید گفت: اسم مرفوع در اینجا به دلیل وقوع فاء در خبر به شرط در عمومیت شباهت دارد و نزد برخی از نحویان مابعد فاء در ماقبلش عمل نمی‌کند و عاملی را در اشتغال تفسیر نمی‌کند (صبان، بی تا: ج ۲، ص ۸۴) و نزد برخی از آنان، جواب در شرط عمل نمی‌کند. (صبان، بی تا: ج ۲، ص ۷۷) لذا اگر تعیین را اراده کردیم باید اسم را منصوب بیاوریم؛ بنابراین (السارق) در نصب معلوم است یعنی (من قد سرق) کسی که در زمانی سرقت کرده، رفع بر شباهت آن به شرط دلالت دارد که بر هر سارقی اطلاق می‌گردد.

بر این اساس شایسته است که بگوییم (الضیف أكرمه) به نصب هنگامی که میهمان، شخص معینی است و (الضیف أكرمه) به رفع هنگامی که میهمان مشخص نیست یا میهمان خاصی مراد نیست. و در این دیدگاه نکته‌ای درباره رفع و نصب برای غیر معلوم و معلوم است؛ زیرا هنگامی که می‌گوییم (اکرم الضیف) چه میهمان معین و چه غیر معین باشد

است. و اگر خواستیم به متن استدلال کنیم که خبر صفت است و جوباً رفع داده و همچنین اگر احتمال هر دو وجه را خواستیم مرفوع می‌کنیم، اما رفع نه از باب جواز بلکه از باب وجوب به حسب معنی؛ در نتیجه این آیه از حالات ترجیح نصب است؛ زیرا رفع آن عامل توهم در وصف و مخل مقصود و نصبش در خدمت مقصود می‌باشد.

۳-۵. رفع به دلیل عمومیت

برخی از نحویان معتقدند رفع در اسم مراد، به دلیل عمومیت است همانند (الزانیه و الزانی) و (السارق و السارقه) و به دلیل شباهتش به شرط در عموم و ابهام. و نصب در اسم مراد، به دلیل اختصاص به آن امر است مانند (زیداً اضر به) به دلیل عدم مشابهت جمله به شرط. (ازهری، بی تا: ج ۱، ص ۲۹۹) در معانی القرآن آمده است:

«و السارق و الزانی مرفوعند به دلیل ذکر آن دو و نصب در آن‌ها جایز است همانطور که در «ازیداً ضربته» جایز است و عرب رفع در سارق و سارقه را برمی‌گزیند؛ چون که به زمان خاصی محدود نیستند و گویا وجهی جزائی می‌طلبند همانند اینکه بگویی: «من سرق فاقطعوا یده» لذا (من) جز رفع نخواهد بود، لیکن اگر لفظ سارق و سارقه را به عینه اراده کنی، نصب نیز وجهی در کلام دارد.» (فراء، ۱۳۷۴: ج ۱، ص ۳۰۶-۲۴۲)

و در تفسیر کبیر رازی آمده است:

«فراء رفع را بر نصب ترجیح می‌دهد؛ چراکه الف و لام در السارق و السارقه قائم مقام (الذی) است و در تقدیر «الذی سرق فاقطعوا یده» می‌باشد و بر اساس این تقدیر، آوردن حرف فاء بر خبر مقبول

^۱ از دیگر افرادی که (ال) موجود در (السارق و السارقه) را موصوله به معنی الذی دانسته، مبرّد است؛ از دیدگاه او فاء برای دلالت بر سبب آمده (خبری نیست) و مابعدش در ماقبلش عمل نمی‌کند و در این باب شرط است که فعل اگر براسم مسلط شد حتماً منصوبش می‌کند. (ابن هشام، ۱۴۲۲: ۱۹۳)

یکسان است؛ زیرا هدف اصلی این کلام، تعلیم و توجیه (مخاطب) است و در نزد نحویان از باب تقدیر اشتغال و اصل آن (اکرم الضیف اکرمه) است. همانطور که در قاعده کلی در تفاوت میان اشتغال و ابتدا گذشت، اگر خبر از اسم مقدم و اسناد به آن اراده شود مرفوع و گرنه منصوب می‌شود و تقدیمش برای توجه و پرداختن است.

و اما در دو آیه (السارق و الزانی...) ذکر کردیم که اراده اخبار از دو اسم مرفوع مراد است - البته خدا داناتر است - و اما تعیین عمومیت به سبب فاء واقع در خبر است که به فاء جزاء شباهت دارد و از جزاء عمومیت اراده می‌شود نظیر (الفائز فاعطه جائزه)؛ یعنی (من یفز فاعطه جایزه) هر آن کس که پیروز شد به او جایزه بده. و (الفائز اعطه جائزه) دارای دو معنی است یا به معنی اول است یا فائز معینی اراده شده و فاء قصد عمومیت را مشخص می‌کند.

همانند عبارات (الذی یدخل الدار فله مکافاه) و (الذی یدخل الدار له مکافاه) که در اولی به واسطه وجود فاء، مجازات بر دخول به منزل مترتب است؛ یعنی هر آن کس که وارد خانه شود پس مجازات از آن اوست. لذا سبب مجازات، ورود به خانه است و اسم موصول (الذی) به شرطی شباهت دارد که عمومیت از آن اراده شده است. و جمله دوم بدون فاء دارای دو احتمال است: ۱. همانند معنی جمله دارای فاء است. ۲. مجازات بر ورود به خانه مترتب نیست و فقط به شخص وارد شده تعلق می‌گیرد گویا می‌گویی: نگاه کن به آن کسی که وارد خانه می‌شود که مجازاتی در پی اوست. بنابراین، مجازات به دلیل ورود به خانه داده نشده است و فقط اراده شده که آن را با صله به مخاطب بشناسی (با صله، آن شخص را

به مخاطب معرفی کنی). بنابراین، آنچه قصد عمومیت می‌کند فاء است نه رفع و اگر در عام، رفع اصل است در خاص، نصب اصل می‌باشد. لذا در آیات «وَكُلَّ شَيْءٍ فَصَّلْنَا تَفْصِيلاً» (اسراء: ۱۲) و «وَكُلَّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ» (اسراء: ۱۳) و «وَالظَّالِمِينَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا» (انسان: ۳۱) و «وَالْجِبَالَ أَرْسَاهَا» (نازعات: ۳۲/۳۳) کلیه این اسامی منصوب و همگی بر عمومیت دلالت دارند.

در اینجا به طور اجمالی به برخی از شواهد قرآنی که با قواعد نحوی مطابقت ندارند و یا دارای وجوهی هستند، اشاره می‌کنیم:

۱. «وَأَمَّا تَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ» (فصلت: ۱۷) براساس قاعده نحوی واجب است که با رفع قرائت شود، چراکه (أما) میان مابعد و ما قبلش فاصله انداخته تا مابعدش مبتدا واقع شود و اولی بر دومی حمل نشود و قرائت‌های قرآن صراحتاً برخلاف این قاعده است. یکی منصوب به تنوین و دیگری نصب به فتحه است. (سیبویه، بی تا: ج ۱، ص ۸۱)

۲. «إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ» (قمر: ۴۹) ترجیح نصب دفعاً برای وصف مخل به مقصود است به عبارت دیگر برای اینکه جمله (خلقناه) صفت برای شیء قرار نگیرد و ترتیب آن بر اساس اینکه هرآنچه خدا آفریده دارای اندازه است و مخلوق توسط غیر خدا غیر اندازه است، لیکن یکی از قرائات به رفع آمده بر اساس اینکه (خلقناه) در موضع خبر مبتداست و جمله از مبتدا و خبر در محل رفع، خبر برای (إن) و (بقدر) حال است. (استرآبادی، ۱۳۱۰: ج ۱، ص ۴۲۳)

۳. «يَغْشَى طَائِفَةٌ مِنْكُمْ وَ طَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ» (آل عمران: ۱۵۴) براساس قاعده نحوی،

و هر آنچه عمل نمی‌کند عاملی را هم تفسیر نمی‌کند. (سیوطی، ۱۴۲۴: ج ۱، ص ۲۶۹) و (اشمونی، ۱۹۵۵: ج ۲، ص ۱۴۹؛ استرآبادی، ۱۳۱۰: ج ۱، ص ۴۰۵) ۵. در آیه «النَّارُ وَعَدَاهَا اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا» (حج: ۷۲) و «جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا» (رعد: ۲۳؛ نحل: ۳۱؛ فاطر: ۳۳) با رفع آمده بر خلاف وجه نصبی مرجح و اسم مشتغل عنه، مفعول و منصوب به فعل محذوف در نظر گرفته شده است و در تقدیر چنین است: (وعد النار وعداها) و (يدخلون جنات عدن يدخلونها). (اشمونی، ۱۹۵۵: ص ۱۴۸؛ ابن مالک، ۱۳۷۳: ج ۱، ص ۵۲۸)

۶. در آیه «الرَّحْمَنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ» (الرحمن: ۱-۲) جمله اسمیه دو وجهی و دو جمله پس از آن معطوف بر خبر «خَلَقَ الْإِنْسَانَ، عَلَّمَهُ الْبَيَانَ» (الرحمن: ۳-۴) سپس این دو جمله آمده: «الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ، وَ النَّجْمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ» (الرحمن: ۵-۶) به رفع شمس و نجم و عطف «وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ» (الرحمن: ۷) و (السَّمَاءَ) برخلاف قاعده منصوب آمده است. (ابن هشام، ۲۰۰۴: ص ۴۲۸)

۷. «أُبَشِّرُ مَنَّا وَاحِدًا نَبِيُّهُ» (قمر: ۲۴) در این آیه نحویون نصب را ترجیح داده‌اند در صورتیکه اسم مشتغل عنه پس از آنچه اغلب به دنبال آن فعل می‌آید همانند همزه استفهام؛ لیکن ابن طراوه معتقد است: اگر استفهام از اسم باشد، رفع جایز است همچون: (أزیدُ ضربته أم عمرو؟) و نصب آن شاذ و نادر است. (سیوطی، ۱۴۲۴: ج ۱، ص ۶۰۲)

۸. «وَ كَلَّا وَعَدَّ اللَّهُ الْحُسْنَى» (نساء: ۹۵) همگی بر قرائت (وَكَلَّا) بر نصب اذعان نموده‌اند به جز ابن عامر که به رفع خوانده است. (ابن مجاهد، ۱۹۸۸: ص ۶۲۵)

(طائفه) دوم معطوف (جواز رفع به سبب عطف بر جمله فعلیه) و به تبعیت منصوب بر (طائفه) اولی است، لیکن در یکی از قرائات قرآنی، مرفوع ذکر شده است و سیبویه (طائفه) را حال فرض نموده گویا گفته است: گروهی در این حال چنین هستند و بنابر دیدگاه او مبتدا و واو غیر عاطفه فرض شده است. (سیبویه، بی تا: ج ۱، ص ۹۰)

۴. «الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةً جَلْدَةً» (نور: ۲) «وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا» (مائده: ۳۸) این واژگان، براساس قاعده نحوی، حکم اسم مشتغل عنه مقدم منصوب دارد و به دنبال طلب امر آمده (اجلدوا، اقطعوا) لکن در آیه شریفه برخلاف قاعده با رفع قرائت شده و در تعلیل رفع اختلاف نظر وجود دارد به طوری که برخی اسم مشتغل عنه را مبتدا و جمله طلبی را خبر آن محسوب می‌کنند، لکن بر اساس قاعده نحوی دیگر، جمله فعلیه طلبی به دلیل وجود فاء نمی‌تواند خبر واقع شود. لذا سیبویه-همانگونه که ذکر شد- به تقدیر آن برهان می‌جوید و اصل آیه را این چنین بیان می‌کند: (در فرائض الزانیة و الزانی)، سپس می‌گوید: فاجلدوا، آنگاه پس از رفع آن دو، فعل واقع می‌شود. (استرآبادی، ۱۳۱۰: ج ۱، ص ۴۰۵) و (سیبویه، بی تا: ج ۱، ص ۱۴۲)

و در حالاتی که هیچ یک از عوامل وجوب، ترجیح و تساوی نباشد، نحویان رفع را ترجیح داده‌اند چراکه نصب نیاز به در نظر گرفتن اضممار و تقدیر دارد و آن بر خلاف اصل است. و المبرد در مخالفت با سیبویه معتقد است که فاء در اینجا معنی شرط و اسم ماقبلش مرفوع بنابر جواب شرطی است که در شرط عمل نمی‌کند و مشابهات آن نیز بر همین اساس است

۹. «وَ الْقَمَرَ قَدَرْنَا مَنَازِلَ...» (یس: ۳۹) ابن کثیر، نافع و ابو عمر واژه «قمر» را با رفع و مابقی با نصب خوانده‌اند. (ابن مجاهد، ۱۹۸۸: ص ۵۴۰) همانند آیات «إِنَّ امْرَأًا هَلَكَتْ لَيْسَ لَهَا وَلَدٌ» (نساء: ۱۷۶) و «وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ» (توبه: ۶)

۱۰. خداوند متعال می‌فرماید: «أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْتَغُونَ» (مائده: ۵۰) اجماع قرائت‌ها بر نصب است که عامل استحکام معنی، جمال ترکیب و توجه بر اساس حکمی است که یهود از رسول خدا(ص) می‌طلبید لذا تقدیم حکم و ایقاع فعل متأخر در خدمت معنای مراد است و حکم جاهلیتی که آن را می‌خواهند، مستهجن و عامل شگفتی است.

۱۱. در آیه «فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَ ثَمُودَ» (فصلت: ۱۳) قرآن قصه کافران و آشکار شدن کفرشان را بیان می‌کند و پس از آن، امر عذابشان را مورد تفصیل قرار می‌دهد: «فَأَمَّا عَادٌ... فَأَمَّا ثَمُودُ» (همان: ۱۶-۱۵) و رفع، وجه برتر است که با اسم عمده برای توجه و آگاهی به صورت ابتدا قرار گرفته است و نفس را به آگاهی خبر و تفصیل امرش رهنمون می‌سازد.

صدارت طلبی «أَمَّا» در این آیه عامل و جواب رفع نیست، بلکه اصل معنی و بلاغت نصب را در این عبارت وجه برتر قرار می‌دهد این در حالیست که در آیه «فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ* وَ أَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ» (ضحی: ۹-۱۰) ضمیر مفعول به در دو فعل محذوف گردیده و (الیتیم و السائل) مفعول صریح قرار گرفته که در عمق نفس تأثیر بسزائی دارند.

۱۲. «وَ كُلُّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ فِي الزُّبُرِ» (قمر: ۵۲) رفع، وجه مرجح است و به معنی اینکه همه چیز را در زبر انجام دادند نیست، بلکه به معنای آنست که همه

اعمال آنان محفوظ در زبر است و برایشان محاسبه می‌شود. و این را از باب وجوب رفع دانسته‌اند، زیرا فعل متأخر صفت اسم است و صفت در موصوف عمل نمی‌کند و آنچه عمل نکند عاملی را تفسیر نمی‌کند و (فی الزبر) خبر و متعلق به محذوف و از نظر معنوی نیز به معنی (و فعلوا کل شیء فی الزبر) یعنی (زبر مکان لکل شیء فعلوه) است که صحیح نمی‌باشد.

۱۳. «وَ إِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ» (توبه: ۶) نزد عده‌ای از نحوین اسم مرفوع پس از ادوات شرط، با هدف اهتمام فاعل برای فعل محذوف است نه مبتدا و نزد کوفیون به جز اخفش (أحد) فاعل و مرفوع است بر اساس تقدیم بر عامل رفعش (استجارک) و اما اگر (احد) بر اساس رای اخفش مبتدا قرار گیرد، هیچ حذف و تقدیم و تأخیری در نظر گرفته نمی‌شود؛ چراکه خبر بعدش (استجارک) و یکی از عوامل اسم (ان شرطیه) بر آن مقدم گردیده لذا اسم مشتغل بعدش جوازاً و نه وجوباً منصوب است. (فراء، ۱۳۷۴: ج ۱، ص ۳۵۴) و مراد از تقدیم (احد) اهتمام به همان مسندالیه می‌باشد که اولین چیزی است که گوش مخاطب می‌شنود و در نفس او جای می‌گیرد و مراد از ابتدا به نکره، بیان نوع و افاده عموم است و شرط در اینجا به منزله نفی است و مانعی از دخول حرف شرط بر مبتدا و وقوع خبر به صورت فعل برای حرف شرط در اقتضاء جمله فعلیه نیست. (ابن عاشور، ۱۹۹۷: ج ۱۰، ص ۱۱۷)

۱۴. «وَ رَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا» (حدید: ۲۷) که (رهبانیه) به دلیل نکره محض بودن شایسته ابتدا نیست لذا معطوف به ماقبل با واو است و مفعول

جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ» (حج: ۳۶) لذا آوردن اسم منصوب مقدم و تمرکز بر مخلوق در بسیاری از مواضع برای اظهار عظمت خالق و خلقت او در برابر کافران و توجه قلوبشان و تحول عقولشان برای تفکر و تدبر و موازنه کردن است نظیر موارد مشابه در: (الرحمن: ۷؛ ذاریات: ۴۷-۴۸؛ نازعات: ۳۰-۳۲؛ ق: ۷)

۱۸. در موازنه میان حضرت داود و حضرت سلیمان (ع)، خداوند نعمت فهم را به سلیمان داد و قبل از اینکه تفاوت در نتایج مفاضله به ذهن متبادر شود مفعول به برای اعاده توازن و تعمیم فضل مقدم گردید: «فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ وَ كَلَّمَا آتَيْنَا حُكْمًا وَعِلْمًا» (انبیاء: ۷۹)

۱۹. «وَ كَلَّمَا وَعَدَا اللَّهُ الْحُسَيْنِ» (نساء: ۹۵) در این آیه شریفه پس از مقایسه مجاهدین در راه خدا با مؤمنین خانه نشین در وعده به پاداش نیکو بر ایشان برتری داده شده‌اند؛ به عبارت دیگر طبق این اسلوب قرآنی، وعده پاداش نیکو برای هر دو گروه تعیین گردیده و مقدم شده است، لیکن در درجه و پاداش یکسان نیستند. لازم به ذکر است نصب (کل) در بسیاری از آیات همانند (اسراء: ۱۲؛ حجر: ۲۷؛ یس: ۱۲) برای تعمیم تکرار شده است.

بنابر آنچه دیدیم تفاوت آراء نحویان در باب اشتغال بر اساس رفع و نصب نیست، زیرا بر رفع اسم مقدم اتفاق نظر دارند، لیکن بر سر مبتدا یا فاعل قراردادن مشتغل برای فعل متأخر یا فعل مقدر است به طوریکه بر اساس منهج کوفیین اعراب اسم مقدم به صورت مبتدا ترجیح دارد.

لازم به ذکر است مقاصد متکلمین در پس اختیار رفع و نصب تعیین می‌شود همچون ترجیح رفع در

برای ابتدعوا محذوف و جمله (ابتدعوها) صفت و مفسره قرار می‌گیرد.

۱۵. «إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ» (قمر: ۴۹) نصب وجه برتر و مقصود تعمیم خلقت برای خداست و محال است که غیر، با او در خلقت مشارکت کند. اما رفع به معنای این است که هر آنچه خداوند خلق نموده مخلوق به قدری است و به آنچه غیر او خلق می‌کند سرایت نمی‌کند.

۱۶. «أَبَشْرًا يَهْدُونَنَا فَكَفَرُوا» (تغابن: ۶) «أَبَشْرًا مِنَّا وَاحِدًا نَتَّبِعُهُ» (قمر: ۲) در هر دو آیه همزه استفهام صدارت طلب است و اسم مقدم گردیده و اولویت رفع اولی و نصب دومی با اعتماد بر ضمیر متصل در دو فعل (واو و هاء) است. (زرکشی، ۱۹۷۲: ج ۳۰۸، ص ۱)

بر این اساس که در عبارت اول، تقدیم رفع برای توجه عموم به شناخت کسی است که از او خبر داده شده و بر او اسناد می‌شود؛ لیکن در دومی نصب برای توجه بیشتر بر وجود متبع و لاغیر است، لیکن اگر متبع غیر بشر باشد بسی جای تأمل دارد.

۱۷. خداوند متعال مخلوقاتش از آسمانها و زمین و هرآنچه از تجلیات قدرتش است را بر انسان خودبین و خصومت‌گر عرضه داشته و او را به اصل خلقتش متوجه می‌کند سپس به اهمیت خلقت چارپایان اشاره می‌کند: «وَ الْأَنْعَامَ خَلَقَهَا لَكُمْ فِيهَا دِفْءٌ وَ مَنَافِعٌ وَ مِنْهَا تَأْكُلُونَ» (نحل: ۵) اسم مقدم در جایگاه نصب و مفعول به است به دلیل اهمیت خاص این حیوانات در زندگی مخاطبین به نحوی که با آن الفت گرفته و اساس زندگی‌شان محسوب می‌شود. این اهمیت در سوره حج نیز آشکار می‌شود که در نصی صریح، از شعائر خداوند محسوب می‌شوند: «وَ الْأُبْدَانَ

اسم مقدم با هدف توجه شنونده به کلام مابعد، به عنوان نمونه با ابتدا به (الزانیة و الزانی، السارق و السارقة) قلوب، غافلگیر و تحت تأثیر قرار می‌گیرند و این تقدیم برخلاف تأخیر از غفلت جلوگیری و عظمت شأن امر و اجرایی شدن حکم را آشکار می‌کند و در این موضع که با رفع آمده، فعلی در تقدیر گرفته می‌شود: (مما یتلی علیکم حکم الزانیة ...) و لذا قرائت با رفع مشهورتر، عامل زیبایی اسلوب و نزدیک‌تر به بلاغت و معنای مراد است.

نتیجه‌گیری

اسلوب اشتغال از جمله مهمترین اسالیب مستعمل و مورد اختلاف نحویان (کوفیان و بصریان) قدیم و جدید است که قضیه عامل در آن نقشی اساسی ایفا می‌کند. حضور پیچیدگی‌های زبانی و بعضاً خروج از طریق صواب به دنبال تلاش ایشان در تأویل متون - بالأخص قرآنی - مطابق با قواعدشان در زبان وارد شده است به طوریکه تفسیر معنی و تفسیر اعراب بعضاً دارای تعارض می‌باشد و اختلافاتی را در زمینه ظهور و عدم ظهور فعل محذوف با توجه به فعل مذکور و تعارض میان قرائات قرآنی با قواعد نحویان را به عنوان یکی از مشکلات موجود در این باب نحوی به وجود می‌آورد.

مهمترین دستاورد این مقاله در باب اشتغال، تأکید بر ضرورت حفظ شکل کلام و معنای مراد، اعتماد به ادله عقلی و منطقی و مبدأ قیاس در زبان، شناخت تحولات در استعمال اسالیب نحوی و تحلیل جهت‌گیری‌های صواب و ناصواب در آن (ضمن بررسی مهمترین منابع همانند کتاب، العمده، مغنی اللیب و ...) است و در این میان آیات قرآن کریم با

هدف استخراج اسرار و مکنونات این منبع وحی مورد بررسی و واکاوی قرار گرفته است. با مطالعه میدانی اشتغال به عنوان بابتی از ابواب اعجاز لغوی قرآن کریم، درمی‌یابیم که مشتغل عنه در برخی از مواقع مرفوع و بعضاً نیز منصوب واقع می‌شود و هدف از آن تقدیم، ایجاز و اختصار، اختصاص و یا تأکید به عنوان مهمترین اسالیب علم بلاغت است که راه شناخت آن دستور و معنی است و بر توانمندی این مصحف نورانی در فصاحت و تسلط بر کلام و برتری در تسخیر قلوب و حلاوت مذاق دلالت دارد و این نکات ظریف بلاغی، شگفتی‌های معنایی و تعلیلات لطیف متکی بر معنی عامل متمایز بودن و فوق توان بشری بودن آن است و این در حالی است که از میان اقسام سه گانه، جواز اعراب را در قرآن کریم با مثال‌های فراوان به وفور یافتیم. بنابراین، تأمل در مسائل این اسلوب با هدف ترجیح وجهی بر وجه دیگر و اهمیت نوع اعراب، در خدمت معنی مقصود است و هر کدام دارای تأثیری خاص، غرضی متفاوت و معنایی منحصر به فرد و عاملی مهم در جلب نگاه‌ها و آمادگی نفوس، توجه عقول و مفید فایده در خبر آن است.

منابع

۱. قرآن مجید.
۲. ازهری، شیخ خالد (بی تا)، شرح التصریح علی التوضیح، قاهره: دار احیاء الکتب العربیة.
۳. ابن جنی، ابوالفتح (۱۹۵۲م)، الخصائص، تحقیق محمدعلی النجار، قاهره: دار الکتب المصریة.
۴. ابن عاشور، محمد الطاهر (۱۹۹۷م)، التحریر و التنویر، تونس: دار سحنون للنشر.

۵. ابن عصفور (۱۹۷۱م)، المقرب، تحقیق احمد عبدالستار الجوارى، بغداد: مطبعة العانى.
۶. ابن سراج (۱۴۰۵ق)، الأصول فى النحو، تحقیق عبد الحسين الفتلى، بیروت: مؤسسه الرساله.
۷. ابن مالك، محمد بن عبدالله (۱۳۷۳ق)، شرح ابن عقيل على الفیه ابن مالك، قاهره: دار احیاء الکتب العربیه.
۸. ابن مجاهد (۱۹۹۸م)، السبعه فى القراءات، تحقیق شوقى ضيف، مصر: دار المعارف.
۹. ابن منظور (۱۹۶۸م)، لسان العرب، بیروت: دار صادر.
۱۰. ابن هشام انصارى، جمال الدين (۱۴۲۲ق)، سبيل الهدى على شرح فطرالندى و بل الصدى، تحقیق عبدالجليل عطا بكرى، دمشق: مكتبة دارالفجر.
۱۱. ابن هشام، جمال الدين (۲۰۰۴م)، شرح شذور الذهب فى معرفه كلام العرب، تحقیق محمد عبد الحميد، قاهره: دار الطلائع.
۱۲. استرآبادى، رضى الدين (۱۳۱۰ق)، شرح الكافيئه، استانبول: مطبعة الشركة الصحافيه العثمانية.
۱۳. اشمونى، على بن محمد (بى تا)، شرح الأشمونى على ألفیه ابن مالك، تحقیق محمد عبدالحميد، قاهره: مكتبة النهضة المصرية.
۱۴. تفتازانى، سعد الدين مسعود بن عمر (۱۲۷۱ق)، شرح المختصر، قاهره، مطبعة بولاق.
۱۵. خطيب قزوينى، محمد بن عبدالرحمن (بى تا)، الايضاح فى علوم البلاغه، قاهره: مطبعة السنه المحمديه.
۱۶. خضرى، محمد (بى تا)، حاشيه الخضرى على شرح ابن عقيل، قاهره: مطبعة دار احیاء الکتب العربیه.
۱۷. رازى، فخر الدين (۱۴۲۰ق)، تفسير كبير (مفاتيح الغيب)، قاهره: داراحیاء التراث العربی.
۱۸. زجاجى، ابى القاسم (بى تا)، الايضاح فى علل النحو، تحقیق مازن مبارك، قاهره: نشر مكتبة العروبه.
۱۹. زجاجى، عبدالرحمن بن إسحاق (۱۹۸۴م)، الجمل، تحقیق على توفيق الحمد، بیروت: دارالأمل.
۲۰. زرکشى، محمد بن عبدالله (۱۹۷۲م)، برهان فى علوم القرآن، تحقیق محمد ابوالفضل إبراهيم، بیروت: المكتبة العصرية.
۲۱. زمخشرى، محمود بن عمر (۱۴۱۰ق)، المفصل فى علم اللغة، تحقیق محمد عزالدين السعيدى، بیروت: دار احیاء العلوم.
۲۲. زمخشرى (۱۴۰۶ق)، الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل، تحقیق مصطفى حسين احمد، بیروت: دار الكتاب العربی.
۲۳. صبان، محمد بن على (بى تا)، حاشيه الصبان على شرح الاشمونى، قاهره: داراحیاء الکتب العربیه.
۲۴. سيبويه، عمرو بن عثمان (۱۴۰۷ق)، الكتاب، بغداد: مكتبة المثنى.
۲۵. سيرافى، ابى سعيد (۱۹۸۶م)، شرح كتاب سيبويه، تحقیق رمضان عبدالنواب، مصر: الهيئة المصرية العامة للكتاب.
۲۶. سيوطى (۱۹۷۳م)، معترك الاقران فى اعجاز القرآن، تحقیق محمد على الجاوى، قاهره: دارالفكر العربی.
۲۷. سيوطى، جلال الدين (۱۳۲۷ق)، همع الهوامع، تصحيح محمد بدر الدين النعسانى، مصر: مطبعة السعادة.

۲۸. سیوطی، جلال‌الدین عبد الرحمن (۱۴۲۴ق)، *بغیة الوعاه*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت: المكتبة العصرية.
۲۹. عباس حسن (۱۹۸۰م)، *النحو الوافی*، قاهره: دارالمعارف.
۳۰. عباس حسن (۱۹۶۶م)، *اللغة و النحو بین التقدیم و الحدیث*، مصر: دارالمعارف.
۳۱. عرجا، جهاد یوسف (۱۹۹۱م)، *ظاهرة الاشتغال فی العربیة*، اردن: انتشارات دانشگاه اردن.
۳۲. عضیمه، محمد عبد الخالق (بی تا)، *دراسات لأسلوب القرآن الکریم*، قاهره: دار الحدیث.
۳۳. فراء (۱۳۷۴ق)، *معانی القرآن*، قاهره: مطبعة دار الكتب المصریة،
۳۴. قرطبی، ابن مضاء أحمد بن محمد (۱۹۴۷م)، *الرد علی النجاه*، تحقیق شوقی ضیف، قاهره: دارالفکر.
۳۵. مبرد، أبی العباس محمد بن یزید (۱۹۸۶م)، *المقتضب*، تحقیق محمد عبد الخالق عضیمه، قاهره: لجنه إحياء التراث.
۳۶. نحاس، أبی جعفر محمد بن إسماعیل (۱۹۷۷م)، *إعراب القرآن*، تحقیق زهیر غازی زاهد، بغداد: مطبعة العانی.
۳۷. یمنی، علی بن سلیمان (۱۹۸۴م)، *كشف المشکل فی النحو*، تحقیق هادی عطیة مطر، بغداد: مطبعة الإرشاد.